

## رحلت ملك الشعرا (۱۳۳۰)

روزيكشبه اول اردی بهشت يک هزار و سيصد و سي شمسى مطابق پانزدهم رجب المرجب يک هزار و سيصد و هفتاد قمری هجرى ، استاد بزرگوار ما محمد تقى ملك الشعراء بهار، پس از بیماری ممتد و فرسودگى تمام ازسل ، در منزل شخصى در قسمت شمالى طهران ، از جهان رخت بربست .

بهار از شعراى بزرگ فارسى زبان و از افتخارات عظيم ادبى اين کشورست که باستحقاق درصفت گویندگان نامى و تاريخى مقامى عالی دارد، و بى تردید و تزلزل میتوان گفت از قرن نهم يعنى بعد از حافظ شيرازى تا کنون نظير او بوجود نيامده و شعراى دوره تيمورى و صفوى و قاجاريه هيچک بيايه او نميرسند . هرچند ممکن است همه اشعاروى در استحکام و استوارى ( چون آثار ديگر بزرگان متقدم ) يکسان و يک دست ننمايد ولى لطف کلام و ترکيبات دلاویز و شيرينى سخن او در همه آثارش هویدا است و بعقيده من روش وى در زبان محاوره اى و ادبى نژاد آينده تأثيرى عظيم خواهد بخشيد همانطور که روش سعدى در زبان و ادب امروزى ما تأثير بخشیده است .

بهار در امور اجتماعى و سياسى نيز صاحب نظر است . در آزادىخواهى و اصلاح طلبى رنجها برده و بارها بزندان در افتاده و مکرر تبعيد شده و بياى مرگ رسیده و اگر هم بعقيده مخالفين و معاندین در اين مرحله اشتباهاتى کرده باشد در نيت خيرا و نسبت بمملکت و ملت جاى انکار و تردید نيست ، اما مقام سياسى او در برابر مقام ادبى او هيچ است و پس از مدتى کمتر از نيم قرن که گردد راه رفتگان معاصر او فرو مى نشيند و چشمها بهتر مى بيند آن گاه است که حقيقت بهار جلوه گرمى شود و قرن ها در قلمرو معارف فارسى و در جهان دانش و ادب بحق و بمعنى پادشاهى مى کند .

بحق پادشاهى ، که جاويد ماند	هر آنکس که باشد بحق پادشا
خود آن پادشاهى که دارد زوال	ندارد بنزدیک دانا بها
نه ملک ترا هست بيم زوال	نه فر ترا هست ترس فنا
تو آن ايزدى نورهستى که نيست	پذيراي خاموشى و انطفا
تو آن پرتوى کز فروغ ازل	گرفته است نيروى بى انتها ...



من سى سال تمام است که با بهار مانوس و محشور بوده ام و جزا زايامى که در مسافرت بوده است کمتر اتفاق افتاده که ماهى چند بار او را زيارت نکرده باشم . مسافرت ها کرده ايم ، شبها و روزها با هم بوده ايم و بى هيچ تمصبى ميتوانم گفت که ملك الشعراء بهار در وفادارى و پاى بردى و نيک محضرى و مهربانى و خيرخواهى و حسن نيت نظير کم داشت . آخرين ملاقات ما ، در دهه آخر فروردين ، چند روز پيش از مرگش بود . وقتى مرا



پروفسور دکتر محمد علی انصاری  
رئیس هیئت مدیره انجمن طباطبائی

۱۳۱۲، اردیبهشت، تبریز  
عبدالله گودرزی  
۱۳۲۸  
۱۲  
۱۳۷۱

دید حالت گریه باو دست داد ، تو گویی که گوشم بر آواز اوست ، وعین عبارت اوست این چه می نویسم . فرمود «میخواهم ازدست تو پیراهن خود را پاره کنم ، انتحار کنم ... روزهای آخر عمر من است چرا مرا تنها می گذاری ...؟»

من سخت مبهوت و پریشان و متأثر شدم ... طیب ملاقات با وی را منع کرده بود . اشعاری که میخواستم از دیوانش استنساخ کنم نشان داد و توضیح فرمود ( ایباتی که راجع بنفت است و در صفحه ۵ نقل شده ) ، خودش نیز بنوشتن مشغول شد اما پس از یکی دو دقیقه بی حال بیسترتکیه داد فرمود « شرح حالی است از من ، که از اروپا خواسته اند من نمیتوانم تمام کنم ، تکمیل کن و بیاورتا به بینم و بفرستم » .

من دست او را بوسیدم و بیرون شدم ، چه میدانستم که دیدار باز پسین است؟! .. این او را تا تمام را که بن لطف فرموده اند و نمونه آن را ملاحظه می فرمائید تصور میکنم آخرین نوشته آن بزرگوار باشد و در خلال سطور آن آشفته گی هاست که از آشفته گی حال نویسنده حکایت می کند ، و امیدوارم همچنان که دستور فرموده اند بعد از تکمیل و در مجله درج کنم چه اکنون از آنگدوه و تأثر مطلقاً دل و دستم بی این کار نمیرود !



اشعاری که در دوره سه ساله مجله بجای رسیده غالباً اشعاری است که در این او آخر سروده اند و آنچه هم از قدیم است و از دیوانش استنساخ کرده ام ( مجلدات سه گانه اشعار استاد غالباً در اختیار من بود ) و خودش آن ملاحظه و تصحیح یا بخط خود مرقوم فرموده اند .



دیوان بهار در سه یا چهار مجلد خشتی ، مشتمل بر سی هزار بیت یا بیشتر است . در آغاز امر که ست ملك الشعرائی آستانه قدس را داشته قصایدی دارد با تفرقات دلکش و شیرین بسبک فرخی سیستانی ، و از آن پس که در سیاست و اجتماع در آمده خود مبتکر سبکی است بدیع ، و باتفاق ، پیشوای مطلق سخن سرایان متجددی است که مضامین تازه را با سلوب متقدمین بیان می کنند .

در نثر نیز مقالات و تصانیف ارجمند دارد که فهرست و نمونه آنها را در شماره های آینده مجله یما خواهید دید .



مرگ بهار لطمه ایست بفرهنگ و ادبیات ایران ، و اگر چه بیماری او را ناتوان کرده بود و توقعی نبود که خاطر حزینش شمر ترا نگیزد ، اما اگر روزگار با وی مدارامی کرد و تاریخ « تطور نظم » را که در دست تألیف داشت بیابان می برد جهان علم و دانش را رونقی دیگر می بخشید .

همان مصاحبت و شیرین زبانی و مهربانی و دلجوئی وی ، اگر چه در بستر بیماری هم بود ، مقتنم بود . افسوس ! افسوس !

افسوس ! که افسانه سرایان همه خفتند  
آن گرد شتابنده که بردمان صحراست  
خون بار « بهار » از مژه در فرقت احباب  
اندوه ! که اندوه گساران همه رفتند  
گوید چه نشینی که سواران همه رفتند  
کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند

بها

کتابخانه بیاد - کتابخانه آیت الله العظمی در ۱۳۰۴ خورشیدی ۱۸۸۵ در شب بخارا ۱۳۵۸

در شهر مشهد بنیاد شد - پدر بهاء محمد کاظم بهبهاری شاعر بزرگ شعر ناصر الموسی شایسته بازرگانه در گذشته  
فاخره به موسی زانویه است ملک المیرزا گفته بودی و مکن لب را سلف الموسی  
بسر نام الموسی که در کتب و کتب بهبهاری و کتب بهبهاری و کتب بهبهاری

نمونه خط دستی استاد امین الله شاه بهادر

چند سطر اول از مقاله ای که در شرح احوال خود مرقوم فرموده اند و تا تمام مانده است  
و بعضی تقریب یقیناً آخرین نوشته آن بزرگوار است .